

تاریخچه‌ای از روابط فرهنگی ایران و پاکستان در گذشته و حال ۱

نویسنده تاریخ فرشته در کتاب خود مینویسد که حام پسر نوح قسمت جنوبی جهان را آباد کرد و یکی از شش فرزندانش که سند نام داشت بنای شهر مزبور را گذاشت و بنام پسرش ملتان موسوم نمود .

مؤلف کتاب «سکندراعظم» یا «اسکندر کبیر» مینویسد در سال ۳۲۵ پیش از میلاد، اسکندر کبیر به هندوستان روی آورده روداندوس را عبور نمود و داخل ملتان شد و با زحماتی زیاد به زیر دست نمودن اهالی این سامان موفق گشت^۱ کوبند در آن سال اسکندر با قشون خود به ملتان درآمد و با قوم ملی یا ملوئی که از دوران گذشته در آن دیار فرمانروائی داشتند بجنگ برخاست و آنجا را بجنگ خود در آورد و فیلقوس سردار نامدار خود را بفرماندهی آنجا بر کماشت لیکن دو سالی بر این نگذشت که راجه چندرا گپتا نیروی یونانیها را شکستی سخت داد و ولایت را از دشمن باز پس گرفت . هم در سال ۲۹۵ قبل از میلاد مسیح، مکاس نیز Megasthenese سفیر یونانی که از طرف سلوکوس بدر بار چندرا گوپتا کسپیل شده بود سفر نامه‌ای نوشته و از پاکستان باختری فعلی یاد داشته‌های مفصلی بیاد کار گذاشته است.

بعد از اونیز سه تن از بودائیان چین بشبه قاره مسافرت کرده‌اند . اولی بنام Fai-Hian (ف-هیان) موسوم بوده و بین سالهای ۳۹۹-۲۱۳ میلادی سفر کرده است و دومی سینگ یون Sing-Yun که در سال ۵۰۲ میلادی در شبه قاره بوده و سومی هیون تسانگ Hwhn-Thsang نام داشته و در سال ۷۴۱ میلادی سیاحت خود را شروع کرده

۱- متن سخنرانی مدیر مجله وحید در انجمن فرهنگی ایران و پاکستان.

است. همه اینان از خود سفرنامه‌هایی بر جای گذاشته‌اند.

ابوریحان بیرونی^۱ نیز سفری طولانی باین سرزمین نموده و قریب ۱۳ سال در شبه‌قاره بسر برده است. وی زبان سانسکریت را آموخته و پس از آن کتاب معروف خود را نوشته است. ابوریحان مخصوصاً از شهرهای گندی (گندمک) دنبور (جلال‌آباد) لمتان، پیشاور، سخید(اتک)جیلیم، مندککور (مندهو کور)، سیالکوت، لاهور، نندنا و مولتان دیدن کرده و از دیده‌ها و شنیده‌های خود یاد داشت‌های پرارزشی فراهم آورده و مجموعه نفیسی از خود بیادگار گذاشته است.

غیر از اینان، دانشمندان و سیاحان فراوان دیگری از شبه‌قاره دیدن کرده‌اند و یادداشت‌هایی از خود بر جای نهاده‌اند که فعلاً مجال ذکر آن نیست.

لشکر اسلام در اواخر قرن اول هجری^۲ از راه ایران به سند درآمد و دین اسلام بتدریج در شبه‌قاره گسترش پیدا کرد و نواحی مختلفی را تسخیر نمود و میلیونها نفر در پناه پرچم اسلام گرد آمدند. ابن حوقل در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب^۳ در آنجا که سخن اندر ناحیت سند و شهرهای وی است میگوید و توضیح میدهد که سند ناحیتی است مشرق وی رود مهران است و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی ناحیت کرمان است و شمال وی بیابانی است که بحدود خراسان پیوسته است و این ناحیتی است گرمسیر و اندروی بیابانهای بسیار و کوه اندک و مردمان آن باریک تن و دوند و همه مسلمانند.

این سرزمین که نسال دورانیهای گوناگون را پشت سر گذاشته است جنگ‌ها و شکست‌ها و پیروزیهای فراوانی دیده‌دیرگاهی تحت تسلط دیگران بوده‌است لیکن ما را سخن از وضع کنونی و دوران آزادگی آنست که اکنون فرارسیده است.

۱- ابوریحان در ۳ ذی‌الحجه ۳۶۲ هجری (سپتامبر ۹۷۳) در یکی از دهات خوارزم بنام خیوه زاده شده و در سوم رجب ۴۴۰ هجری (۱۳ دسامبر ۱۰۴۸ میلادی) در ۷۷ سالگی در شهر غزنه روی در نقاب خاک در کشیده‌است.

۲- مجله هلال شماره ۳۷- تاریخچه ملتان-۳- تاریخ ابن حوقل در سال ۳۷۲ هجری تألیف شده است.

مردم آزاده و مسلمان شبه‌قاره در فراهم آوردن مقدمات این استقلال سهم عمده‌ای داشتند و کوشش فراوان کردند و سهم قائداً عظیم محمد علی جناح در این مجاهده و کوشش از همه بیشتر بود .

جناح را همه می‌شناسند وی در خانواده‌ای تجارت پیشه بدنیاً آمد و کسب پدر را رها کرد و تحصیل علم و دانش پرداخت علم حقوق آموخت و کاروکالت دادگستری را پیشه ساخت . در سال ۱۹۰۹ از طرف شورای مسلمانان بنمایندگی آنان در شورای قانونگذاری انتخاب شد و در ۱۹۱۲ عضویت حزب مسلم لیگ در آمد و ۴ سال بعد یعنی در سال ۱۹۱۶ بریاست این حزب منتخب گردید و در ۱۹۳۵ به پیشوائی ملت برگزیده شد و قائداً عظیم لقب گرفت . کوشش او و همفکرانش موجب شد که در ۱۴ اوت ۱۹۴۷ پاکستان استقلال یافت و بزرگترین کشور مسلمان جهان بوجود آمد . چراغ عمر این رادمرد پاک نهاد یکسال بعد از استقلال پاکستان یعنی در ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۸ بخاموشی گرائید و در شهر کراچی بخاک سپرده شد .

من در این سفر بر مزار او فاتحه خواندم و بروحش درود فرستادم . آرامگاه جناح را بسبکی بسیار زیبا و باشکوه و مجلل ساخته‌اند و هم اکنون قریب چند سال است که مشغول تکمیل این بنای عظیم هستند شنیدم در نظردارند کتیبه‌های بنا را با کاشیهای زیبای ایرانی زینت دهند و آیات قرآنی بر آن بنویسند .

پس از استقلال ، مناطق مسلمان نشین و مسلمانان شبه قاره در پاکستان گرد آمدند و پاکستان شرقی و غربی بوجود آمد که کشور هند با ۱۱۰۰ میل در میان آنها فاصله است و در این دو منطقه هم اکنون قریب ۹۴ میلیون مسلمان زندگی میکنند .

روابط فرهنگی ایران و پاکستان - بین دو کشور و دو ملت ایران و پاکستان روابط فرهنگی بسیار کهن وجود دارد . کشف کتیبه‌ای در تاکیسیلا (پاکستان غربی) و نقاط مشترکی که در کتب قدیم ایران و پنجاب از قبیل گاتهاورگ و دال از لحاظ دستور زبان و سبک و اوزان شعری وجود دارد خود دلیل بارزی بر ارتباط قدیم فرهنگی و اشتراک در ادبیات و زبان دو ملت است .

اسامی قدیم ایرانی بر شهرهای قدیمی سندمانند بهمن آباد و بمپور و دهها دلیل دیگر نیز مؤید نفوذ ادبیات و زبان فارسی در پاکستان قدیم است. در واقع میتوان گفت که زبان فارسی مقارن تسلط اسلام بر سند در این دیار راه یافته و کم کم رونق و نفوذ پیدا کرده است.

پس از آنکه سلطان محمود غزنوی از راه تنگه خیبر وارد شبه قاره شد زبان فارسی رونق بیشتری یافت و در بارغز نوی و مخصوصاً لاهور مرکز شعرای فارسی زبان شد و زبان فارسی، زبان رسمی در بار اعلام گردید. از آن پس شاعرانی بزرگ در شبه قاره پرورده شدند که همه بفارسی شعر می گفتند و تعداد آنان از حد و حصر بیرون است. هم اکنون در کراچی کتابی زیر چاپ است که در آن از پانصد شاعر پارسی گوی پنجابی ذکر احوال رفته است و در این تذکره از شعرای نخبه یاد شده و از مبتدیان و متوسطان نامی برده نشده است. در اینجا مناسب میدانم که ذکر از شاعر بزرگ معاصر پارسی گوی پاکستان که در لاهور نشوونما یافته و زیارت مرقد پاکش در این سفر نصیبم شد بیاورم. این شاعر که همه با نام و آثارش آشنائی داریم دکتر محمد اقبال لاهوری است. اقبال در ۱۲۹۲ هجری (۱۸۷۳ میلادی) در سیالکوٹ متولد شد و در کودکی بمدرسه رفت و از همان او آن بسروند شعر پرداخت و پس از پایان تحصیلات دانشگاهی به انگلستان سفر کرد و برای اخذ درجه دکترا خود از دانشکده لینکلن کمبریج رساله‌ای موسوم به «توسعه و تکامل ماوراء الطبیعه در ایران» نوشت و در ۱۹۰۸ بوطن بازگشت و در دانشگاه لاهور بتدریس پرداخت و شغل و کالت دادگستری را پیشه خود ساخت. اقبال کتب مختلفی از خود بیادگار گذاشت. کتابهای پیام مشرق، زبور عجم، جاوید نامه، مسافر، پس چه باید کردای اقوام شرق؟ اسرار خودی، رموز بیخودی و ارمغان هجرت را در شعر فارسی سرود و در ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ وفات یافت. من در آن حال که بر سر مرز اربابا حالی وصف ناشدنی ایستاده بودم جمعی نیز به نوحه گری بر مزارش نشسته بودند و ناگاه مرا این شعر اقبال بر ضمیر خاطر گذشت و بر زبانم جاری شد:

حلقه بستند سر تربت من توجه گران دلبران زهره و شان گلبدنان سیمبران

در چمن قفله لاله و گل رخت گشود
ایکه در مدرسه جوئی ادب و دانش و ذوق
از کجا آمده اند این همه خونین جگران
نخرد باده کس از کار که شیشه گران
ای ز خود رفته تهی شو ز نوای دگران
بر کش آن نغمه که سرمایه آب و گل تست
گویند اقبال نیم ساعت قبل از فوت این اشعار را در بستر مرگ سروده است:

سرود رفته باز آید نیاید نسیمی از حجاز آید نیاید

سر آمد روزگار این فقیری دگردانای راز آید نیاید

خدایش رحمت کناد که پاک از دیار پاکان به بهشت جاودان شتافت .

مقبره اقبال در جوار مسجدشاهی لاهور است و تزیینات داخل مقبره را برادران افغانی فراهم کرده اند .

سنگ مرمر سفیدی بر بالای سر قبر اقبال ، راست نهاده شده و بر روی آن با خطی زیبا نوشته اند :

«هو الغفور الرحیم:

شاعر و فیلسوف شرق دا کتر محمد اقبال که راه سعی و عمل و روح اسلام را بهمگنان روشن ساخته و ازین رو مظهر قبول اعلی حضرت محمد نادر شاه غازی و ملت افغان واقع شد و در سنه ۱۲۹۲ تولد و بسته ۱۳۵۷ وفات یافت»

بر کتیبه داخلی مقبره که همه از سنگ سفید ساخته و پرداخته شده شعری از اقبال نوشته اند که بیت اول آن چنین است :

دم مرا صفت باد فرودین کردند گیاه راز سرشکم چو یاسمین کردند

اقبال چون دیگر ، شعرای فارسی زبان پاکستان به سرودن اشعار فارسی فخر و مباهات میکرده و مراحل کمال خود را در شعر و شاعری وقتی میدانند که دفاتری از شعر بفارسی تنظیم کرده است و علاقه خود را به زبان فارسی چنین بیان میدارد :

گر چه اردو در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین تر است

فارسی از رفعت اندیشه ام در خورد با فکرت اندیشه ام

غالب شاعر نخبه فارسی گوی پاکستانی نیز گفته است :

فارسی بین تا به بینی نقشهای رنگ رنگ
 بگذرازمجموعه اردو که بی رنگ من است
 فارسی بین تا به بینی کاندراقلیم خیال
 مانی وارزنگ آن مجموعه ارتنگ من است
 حال که سخن بدینجا رسید بی مناسبت نمیداند قطعه‌ای از اشعار آبدار
 اقبال را بخواند :

تنهایی

به بحر رفتم و گفتم به موج بیتابی
 همیشه در طلب استی چه مشکلی داری؟
 هزار لؤلؤی لالاست در کسریبان
 درون سینه چو من گوهر دلی داری؟
 بکوه رفتم و پرسیدم این چه بیدردی است
 رسید بگوش تو آم و فغان غم زده؟
 اگر به سنگ تولعلی ز قطره خون است
 یکی در آسرخن با من ستم زده
 به خود خزید و نفس در کشید و هیچ نگفت
 ره دراز بریدم ز ماه پرسیدم
 سفر نصیب! نصیب تو منزلی است که نیست؟
 جهان ز پر تو سیمای تو سمن زاری
 فروغ داغ تو از جلوه دلی است که نیست؟
 سوی ستاره رقیبانه دید و هیچ نگفت
 شدم بحضرت یزدان گذشتم از مه و مهر
 که در جهان تو یک ذره آشنایم نیست
 جهان تهی ز دل و مهشت خاک من همه دل
 چمن خوش است ولی در خور نوایم نیست
 تبسمی به لب او رسید و هیچ نگفت

زبان فارسی غیر از آنکه زبان شاعری و ادبی و در واقع زبان دل مردم پاکستان است در زبان اردو نیز نفوذ و تأثیر فراوان دارد و هم اکنون بیش از پنجاه درصد کلمات اردو فارسی است. در مدارس پاکستان در حال حاضر زبان فارسی تدریس میشود و حتی کودکان را با موختن اشعار فارسی و خواندن کتب شعرای ما و مخصوصاً گلستان و بوستان ترغیب و تشویق مینمایند آقای جوش ملیح آبادی شاعر انقلاب پاکستان که هم اکنون نیز در قید حیات است و در کراچی بسر میبرد معتقد است که « تمام کسانی که خواستار بوجود آوردن ادب در اردو میباشند باید با گوش باز بشنوند اگر چنانچه آنها از طواف دور حیرم

ادبیات ایران باز ایستند خواهند مرد و بهیچوجه نخواهند توانست بمقامی بلند که به کعبه
ابدیت موسوم است برسند...»

زبان اردو هم‌اکنون بسیاری کلمات و ترکیبات فارسی سره و صحیح دارد که در
حال حاضر در زبان فارسی نیز کمتر از این لغات استفاده می‌شود لیکن در سخن آنان متداول
است مانند خوگر بمعنی معتمد، زبانی بمعنی شفاهی، زمین دار بمعنی مالک، سزای هرگ
بمعنی محکوم باعدام، تیزگام بمعنی تندرو و سریع‌السیر، آبادکاری بمعنی عمران،
نشست بمعنی جلسه، گذرگاه بمعنی معبر، نادار بمعنی فقیر و مسکین، دشوار گذار بمعنی
صعب‌العبور، کاشت کار بمعنی زارع، پرسه بمعنی عیادت و تسلیت و غیره.

همچنین اغلب اشعاری که به اردو سروده شده برای ما فارسی زبانان تقریباً
مفهوم است زیرا لغات و کلمات فارسی آن بیشتر از اردوست و برای مثال چند شعر اردو را
ذیلاً نقل می‌کنم:

خرد کی تنگ دامانی کی فریاد تجلی کی فراوانی سی فریاد^۱
گواراهی اسی نظاره غیر نگه کی نامسلمانی سی فریاد

یہ مہرومہ یہ ستاری یہ آسمان کبود کسی خبر کہ یہ عالم عدم ہی یا کہ وجود^۲
خیال جادہ و منزل فسانہ و افسون شانی و مطالبات کہ زندگی ہی سراپا رحیل بی مقصود

تمام عارف و عامی خودی سی بیگانه گوئی بتائی یہ مسجد ہی یا کہ میخانه^۳
طلسم بیخبری، کافری و دینداری حدیث شیخ و برہمن فسون و افسانہ

ہم‌اکنون در پاکستان سازمانہای فرهنگی فراوانی برای توسعه و انتشار زبان
فارسی بخدمت مشغولند و صدہا کتابخانہ خصوصی و دولتی و ہزاران جلد کتاب فارسی
خطی و چاپی در دسترس همگان است و اغلب این کتب در نوع خود بی نظیر و نمونہ اند.
انجمنہای ادبی موجود در پاکستان در راہ ترویج زبان و ادب فارسی کوشا هستند و

شاعران نغزگوی پاکستانی اشعار پرمغز خود را با آهنگی دلنشین بفارسی میخوانند و من خود در انجمنهای ادبی حضور یافته‌ام و از محضر شعرای نادره گوی آن دیار لذت‌فروان بردم آقای صوفی غلام مصطفی تبسم یکی از شعرای معاصر پاکستان درغزلی چنین میگوید:

دل تو معر که سوز ساز باید نیست	لب تو زمزمه پیرای راز باید نیست
بیان کفر چنین دلنشین نباید هست	حدیث شیخ حرم دلنواز باید نیست
فسانه شب هجران نمیشود کوتاه	حکایت شب وصلت دراز باید نیست
دلم گداخت تبسم ز رنج محرومی	بیاله‌ای می‌مینا گداز باید نیست

یکی از دوستان پاکستانی ما، تذکره احوال بیش از صد شاعر پارسی‌گوی معاصر پاکستانی را فراهم آورده است و بزودی در دسترس ارباب ادب قرار خواهد گرفت.

من درود خود را بشعراي نامدار و دانشمندان ایران دوست و عالیمقداران دیار که چراغ فرهنگ و ادب فارسی را در کشور پاکستان روشن و زنده نگاه میدارند تقدیم میکنم و مانند گذشته آمادگی خود و مجله وحید را برای نشر افکار این بزرگان اعلام میدارم.

در اینجا دیگر به تصدیع خود پایان میدهم و یادآور میشوم که پیرو اقوامی که در مجله وحید بعمل آوردیم و بخش زبان اردو را گشودیم، آقای قدرت‌الله شهاب معاون وزارت فرهنگ و هنر پاکستان مرا بشارت و نوید دادند که بمناسبت تشریف فرمائی شاهنشاه آریا مهر بپاکستان در یکی از مجلات بزرگ آن کشور، بخش زبان فارسی را در برابر زبان اردو و بنگالی خواهند گشود و من بنام یک نفر ایرانی و بنام کسیکه برای اولین بار در تاریخ مطبوعات ایران دست به نشر اخبار و مطالبی بزبان اردو زده است از اقدام مفید وزارت فرهنگ پاکستان سپاسگزاری میکنم و امیدوارم روز بروز موجبات همبستگی فرهنگی، اقتصادی و مذهبی ما بیشتر فراهم شود.

سخن خود را با آرزوی پیشرفت و اعتدالی دولت مسلمانان ایران و پاکستان و سلامت پیشوایان بزرگ این دو کشور پایان میدهم.